

از عرفان عرفات تا عرفان حماسی

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

انسان کامل، مظهر اسماء و صفات حق تعالی است و در عین حال که دارای روح انعطاف پذیر و لطیف است، روح حماسه، دفاع و مقاومت در برابر طغیان طغیانگران در او موج می زند. در یک ظرف و در یک عصر و در یک حال، هم چهره حماسه دارد و هم روح عرفان. از این روست که این دو روح هماهنگ در واقعه عاشورا کاملاً متجلی گردیده اند. آمیختن حماسه به عرفان ضرورتی است که بدون آن، ماهیت قیام عاشورا و چهره پرفروغ حضرت سیدالشهدا علیه السلام دچار تحریف می گردد.

اساساً حماسه آن حضرت را باید در عرفان او جست وجو نمود. واقعه کربلا گرچه صورت آن حماسی است، اما روح آن عرفانی است که رهبر آن قیام خونین، پلی استوار میان آن دو بنا نهاده است. و این، تنها شان و مقام آن خلق برتری است که براساس حکم جبلی، منور به نور حق گشته و پرتوهای الهی بر او تابان گردیده و باب هایی از عالم غیب به رویش گشوده گردیده و مفاتیح حقیقت در دست اوست. و این گونه است شان انسان والا، یعنی مقام انسان کامل که به درجه شامخ ولایت تکوینی می رسد و خلیفه الله می گردد. و چه زیباست این همه درخشش عرشی در سایبانی فرشی!

معنویت و عرفان حسینی در مناجات عارفانه «عرفه»

«عرفان» شناخت حق تعالی است که مبدا همه حرکت ها و سکون ها و عشق احد واحد است و عشاق الهی، مشتاق کمال ریند و جلوه و لازمه این شناخت، عبادت است؛ یعنی عارف، عابد خداست و چون عبادت خدا جلوه و ظهور معرفت ذات باری است، عارف تنها خدا را عبادت می کند تا آن جا که عارف غرق عبودیت خدا می گردد و هرگونه حرکات و سکنت وی برای جست وجوی «وجه الله» و رضای او، ظهور پیدا می کند. این آموزه های اصیل عرفانی را می توان در دعای «عرفه»، که تجلی گاه عرفان حضرت سیدالشهدا علیه السلام است، مشاهده نمود. نور عرفان وی آن چنان در تمامی الفاظ و عبارات متجلی است که ارباب ذوق و اصحاب استعداد، که از سر ارادت به عمق این دریای بی کران فرو می روند، ناگزیر از سوی دیگر، عارف و شیدای عشق الهی بیرون می آیند؛ چیزی که آسودگان ساحل نشین آن دریای معرفت، تصور لذت و بهجت آن را نیز نمی توانند بکنند.

حقایق عرفانی متجلی در کلام آن حضرت آن چنان ژرف و عمیقند که نمونه این باریک بینی و ژرف اندیشی حتی در عرفان قدیم و یا همان «حکمت اشراق» بازمانده از ایران باستان، دیده نمی شود. خدا در حکمت و عرفان اشراقی چیزی بیش از یک نور مطلق و محیط نیست و در هیچ یک از آثار بازمانده از آن، تعبیراتی که خود خاستگاه اصلی برهان «صدیقین» در تقریرات متفاوت آن از سوی عرفا و فلاسفه باشد، دیده نمی شود؛ معرفتی شهودی و حضوری، که هدف والای افاضات و علوم کشفی و حضوری است.

معرفت حقیقی حق تعالی از رهگذر استشهاد به حق تعالی

پویندگان راه حق با مرکب های گوناگون و زاد و توشه های گوناگون راه در پیش می گیرند. گروهی حق را از رهگذر خلق می شناسند و راه استدلال می سپرند. ایشان به سر منزل معرفت حقیقی واصل نمی شوند. عارف حقیقی این شیوه را مطلوب خود نمی داند: «الهی ترددی فی الآثار یوجب بعدالمزار»؛ (1) خدایا! تردد من در آثار صنع تو موجب دوری من از رسیدن به مقام قرب است.

علت این که معرفت حقیقی حق از راه ملاحظه مظاهر میسر نیست، اما با شناخت حق، شناخت مظاهر کاملاً ممکن است، این نیست که در علوم نظری و بحثی چنین تبیین می کنند که وجود علت، مقتضی وجود معلول مشخص و معین است و بنابراین، از شناخت علت، شناخت معلول حاصل می شود، و حال آن که از وجود معلول تنها وجود علتی نامعین معلوم می گردد، نه علتی معین و مشخص، بلکه بیان صحیح و دقیق مطلب آن است که معلول نحوه ای از تعینات علت و تطورات آن است. پس هر کس علت را بشناسد، شؤون و اطوار آن را نیز به خوبی می شناسد، برخلاف کسی که معلول را بشناسد که او علت را نمی شناسد، مگر به یک نحوه خاصی. (2) «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایكون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تكون الآثار هی التی توصل الیک»؛ (3) چگونه می توان از آثار تو، که در وجود خود محتاج به تو می باشند، بر وجود تو استدلال کرد؟ آیا برای غیر تو از موجودات ظهوری هست که برای تو نیست تا مرا به تو راهنما باشد؟ چه وقت از دیده های بصیرت غایب بوده ای تا محتاج به دلیل و راهنما باشی که ما را به تو دلالت کنند، و چه زمانی از ما دور بوده ای تا آثار صنعت به سوی تو راهنما باشند؟

از منظر عارف حقیقی و واصل کامل، معلول بالذات را حقیقتی نیست، جز آن که مضاف و لاحق است و آن را معنایی نیست، جز این که اثری و تابعی است از علت، بدون این که دارای ذاتی مستقل و سرخود باشد، که این معانی عارض آن شده اند؛ چنان که در علت مفیض علی الاطلاق، اهل بودن و مبدا بودن و قبله نیاز بودن و ملحق و متبوع بودن، عین ذات اوست. سلسله وجودات از علل و معلولات به ذات بسیط الحقیقه نوری وجودی مقدس از درآمیختگی با کثرت و نقصان و امکان و حضور، و حقا و ذاتا مبرا از تعلق به امر زاید منتهی می گردد، که او به ذات خود فیاض است و به حقیقت خود ساطع، و به هویت خود روشنگر آسمان ها و زمین است و منشا عالم خلق و امر است و همه موجودات را اصلی است واجد و سنخی فارد که حقیقت همان اوست و باقی، شؤون اوست. او ذات است و جز او اسماء و نعوت او؛ او اصل است و ماسوای او اطوار و شؤون او؛ او موجود است و ما

سوی او جهات و حیثیات او. پس هرچه هست اوست. «کیف تخفی وانت الظاهر و کیف تغیب و انت الرقیب الحاضر» ؛ (4) چگونه تو پنهانی و حال آن که تو آشکاری، و چگونه غایبی و حال آن که تو ناظر و حاضر هستی؟ از این روست که آن حضرت از معبود خویش، معرفتی شهودی می طلبد: «فاجمعنی بخدمة توصلنی الیک» ؛ (5) پس مرا در طریقی قرار ده که به تو واصل گردم؛ طریقی که تنها اختصاص به اهل الله دارد، چشم از خلق فرو می بندند و خلق را در میانه نمی بینند و حق را به حق می شناسند و غیر حق را به او. بدین سان، اهل کشف و شهود به عیان می بینند که ماهیات امکانی نمودی بیش نیستند و در حقیقت، اموری عدمی اند و وجود حقیقت همان وجود حق و اطوار و شؤون و انحای آن است و موجودیت ماهیات، بالعرض و به واسطه تعلق آن ها به مراتب وجود است و به هر حال، وجود و صف ذاتی آن هاست. به تعبیر شبستری:

وجود اندر کمال خویش جاری است
تعیین ها امور اعتباری است
امور اعتباری نیست موجود
عدد بسیار و یک چیز است معدود

پس حقایق ممکنات ازلا و ابدا بر عدمیت خود باقی است و استفاده آن ها از نور وجود به وجهی نیست که وجود حقیقی، صفت آن ها شود. ماهیات به سبب اجتماعشان از تضاعیف امکانات، که حاصل تنزلات وجود است، مظاهر و مرئی وجود حقیقی اند. به همین دلیل است که جنید هنگام شنیدن حدیث «کان الله و لم یکن معه شیء» ، گفت: «و الآن کما کان» ؛ (6) یعنی پس از پیدایش موجودات هم باز همچنان تنها خداست و هیچ چیز با او نیست.

پس عارف حقیقی با مشاهده عیان درمی یابد که «لا موجود الا الله» و این که «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص: 88) و معنای «هالک» این نیست که در وقتی از اوقات هلاک می شود، بلکه هر شیئی ازلا و ابدا هالک است و جز آن قابل تصور نیست؛ زیرا هر شیئی وقتی ذاتش از حیث ذاتش لحاظ شود، عدم محض است و موجود، تنها وجه الله است.

البحر بحر علی ما کان من قدم
ان الحوادث امواج و انهار
لا یحجبک اشکال یشاکلها
عمن تشکل فیها فهی استار. (7)

این دیگر تحصیل معرفت نیست، این مرحله خود معرفت است؛ یعنی اشراق و شهودی که جز یک طرف در آن نیست. و این همان، طریق صدیقین است که به حق استشهاد می جویند. روش صدیقین در شناخت حق بدین صورت است که خود او را شاهد می دانند و ذات او را مستقیما و بی واسطه

و میانجی به ذات می شناسند، نه از رهگذر ذوات ممکنات. این گروه برخلاف طایفه متفکرانی که خلق را واسطه قرار می دهند و حق را به خلق می شناسند، موجودات را گواه و شاهد بر ذات حق قرار نمی دهند: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید.» (فصلت: 53) سالکان این طریق، مجذوبان و محبوبان حقند که مطلوب آن ها توحید حالی است و نه توحید رسمی؛ چنان که آن حضرت در فرازی دیگر از مناجات عارفانه خویش می فرماید: «الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجعلنی الیک بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیه و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها» ؛ (8) خدای من! مردم را امر فرمودی که برای شناختن تو به آثار رجوع کنند، اما مرا به تجلیات انوار و راهنمایی استبصار و بینش قلبی بازگردان تا بدون توجه به آثار و اعراض از آن ها به سوی تو برگردم و به شهود حضرتت نایل آیم؛ همچنان که از طریق آثار معرفت تو وارد گشتم. یعنی این طریق را رها سازم و از آن طریق به سوی تو آیم، به گونه ای که سر درونم به آثار توجه ننماید و همتم بلندتر از آن ها باشد.

بر خلاف اصحاب عقل و استدلال، عارف حقیقی با ترکیب مقدمات و حدود و حفظ قواعد قیاس و رعایت قوانین تصویری و تصدیقی به جانب معرفت حق نمی رود، بلکه با قلب سلیم و فطرت پاک و توجه تام و خشوع و انابه، به درگاه حق راه می یابد. اینان حق را به حق می شناسند، و این راه با قدم های حجت و برهان پیموده نمی شود. در این وادی مقدس طوی، باید نعلین از پای به در آورد و حتی پاهای چوبین و بی تمکین استدلال را به دور افکند و از سر دو جهان برخاست. این معرفت شهودی تنها با زدودن شوائب و علایق امکانی و این جهانی و طهارت قلب و تابش انوار الهی بر لوح دل ایجاد می گردد و این تنها به اکابر مقربان حق اختصاص دارد و جز شهدای صالح به آن نایل نمی آیند؛ زیرا صورت این علوم جز با قلم حق اول بر لوح قلبی که دارای استقامت سریرت و لامت سیرت باشد و با صیقل ایمان از زنگ زدوده باشد، نوشته نمی شود. (9) پس حکومت نکند در این قلب، مگر خداوند؛ چنان که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در اشاره به معرفت چنین قلبی، می فرماید: «قلب المؤمن عرش الله» (10) یا «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمان» (11)

بر همین اساس، تنها انبیا و اولیای کامل الهی به سبب قوه احاطه و به سبب اتصال به عالم قدس در این مضیقه ها و تنگناها محصور نیستند و در افقی گسترده و بی انتها سیر می کنند و حق را در همه مشاهد و مجالی می بینند و آن را می شناسند و هیچ جلوه ای را انکار نمی کنند: «عمیت عین لا تراک علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا» ؛ (12) چشمی که تو را نبیند در حقیقت، کور است و قلبی که از حب و عشق تو خالی است، غرق در خسران و زیان است.

پس باید چشم از خلق فرو بست و حق را به حق شناخت. «یک استدل علیک» ، (13) «انت الذی لا اله الا انت تعرفت لکل شیء فما جهلک شیء و انت الذی تعرفت الی فی کل شیء فرایتک ظاهرا فی کل شیء و انت الظاهر لکل شیء» ؛ (14) تویی آن خدایی که جز تو خدایی نیست، خود را به هر چیزی شناساندی. پس هیچ موجودی به تو جاهل نیست و تویی خدایی که خود را در تمام موجودات به من شناساندی. پس تو را در همه موجودات آشکار دیدم و حال آن که تو ظاهرکننده موجوداتی.

جمالک فی کل الحقائق سائر

و لیس له الا حلالک ساتر

تجلیت للاکوان خلف ستورها

لقاء الهی؛ علت غایی عرفان حماسی

قلبی که با غیب جهان و جهان غیب متصل گردیده و از ساحت حصول به حضور و از صورت ظاهر به باطن صعود کرده و در معرض تجلی انوار حق تعالی قرار گرفته، جز به معشوق خویش و لقاء الهی نمی اندیشد. از این روست که حماسه ای عرفانی سر می دهد.

روز عاشورا، آن گاه که لشکر نور و ظلمت در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، فرشتگان از آن حضرت رخصت طلبیدند تا او را در پیروزی بر دشمن کمک کنند، اما امام بین پیروزی و لقاء الله، دیدار پروردگارش را برگزید؛ (16) چرا که فیض الهی، حلاوت و انس با خویش را به اولیائش چشانیده است:

«یا من اذاق احبائه حلاوة المؤمنة فقاموا بین یدیه متعلقین» (17) و این انس خدا در کام قلب، سالک را حلاوتی است وصف ناشدنی!

اگر ساقی دهد ساغر از این دست
به یک پیمانه از خود می توان رست...
خوشا آن دل که از اغیار ببرید
خوشا آن جان که از جز یار بگسست
خوشا آن دل که با دلدار آمیخت
خوشا آن جان که با جانانه پیوست.

و این مقام و مرتبه ای بس بلند و رفیع است که مونس جز حق تعالی برای خود ندارد. «انت المونس لهم حیث او حشتهم العوالم» ؛ (18) تویی مونس دوستان، آن گاه که عوالم هستی آنان را به وحشت می اندازد. عارف کامل از آن جا که ظهور و حضور ذات حق در تماس عالم وجود را حس می کند و بالعیان مشاهده می کند، به غیر او مانوس نخواهد شد و چون انس با خدا محقق گشت، وحشت و ترس از غیر او ندارد، چون غیر را به چیزی نمی شمارد، پس تحریف ها و ترس و ربی که از حوادث عالم به وجود می آیند، در انسان اثری ندارد؛ زیرا فرض، آن است که سالک در مقام فناست و کسی را که فانی فی الله است، چه پاک از طوفان حوادث؟ آن حضرت، خود این مقام را در نجوای عارفانه خویش طلب نمود: «الهی اطلبنی برحمتک حتی اصل الیک و اجذبنی بمنک حتی اقبل علیک» ؛ (19) خدایا به رحمت خود مرا طلب فرما تا با تو واصل گردم و جذب کن مرا و از این طریق بر من منت بگذار تا به سوی تو روی آورم.

حضرت، تنها طلب وصل نمی کند، بلکه درخواستی بالاتر دارد؛ قدم فراتر از مقام وصل گذاشته است: وصول به

مقام فنا و جذب؛ (20) مقامی که حاصلش به استناد حدیث قدسی «قرب النوافل» - «لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل، حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله، فبی یسمع و یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی» - (21) تحقق حواس باطنی است، تا جایی که در تمام مظاهر و مجالی و مرئی تنها حق را شهود می کند.

آری، چنین فنایی، که مشروط به خرق هزاران حجاب است، اختصاص به مهاجران دلباخته ای دارد که از بیت نفس بیرون می آیند و سالک راه حق می گردند و به سوی خدا هجرت می کنند و بنیاد خودی برمی اندازند و از هرگونه تعلقات وجودی و هرچه رنگ تعلق پذیرد فانی می شوند و دیگر چیزی از خود باقی نمی گذارند. استادان نگارستان معرفت، مریدان خویش و سالکان و رهروان حقیقت را به وصول به این مقام، که بالاترین درجه در راه سلوک است، ترغیب می نمایند:

بمیرید بمیرید، در این عشق بمیرید
در این عشق چو مردید همه روح پذیرید
بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید
کزین خاک برآید سماوات بگیرید
بمیرید بمیرید، و زین نفس ببرید
که این نفس چوبند است و شما همچو اسیرید
بمیرید بمیرید، و زین ابر برآید
چو زین ابر برآید همه بدر منیرید. (22)

و بدین سان، هجرت عارفان برای خدا در نهادشان است که در پرده های نفس هجرت کنند تا به دل رسند، آن گاه در پرده های دل هجرت کنند تا به جان نایل آیند، سپس در پس پرده های جان هجرت کنند تا به دیدار جانان رسند. و این درجه ای است که حق تعالی او را از خود فانی می نماید و به حق متعال باقی می دارد. آن گاه حق تعالی او را محو جمال خود ساخته و عقل او را مستغرق در معرفت خویش نماید، تا جایی که عارف خود را به کلی نمی بیند و برای او مصائب و رفاه فرقی ندارد. هرچه هست و در هر حالی که هست جز رضای خالق را نمی خواهد. حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سخت ترین لحظات، آن گاه که از بالای اسب بر روی زمین افتاد، عرض کرد: «صبرا علی قضائک ما لی رب سواک و لا معبود غیرک صبرا علی حکمک.» (23) و این مقام از والاترین مراتب اخلاص و بندگی است؛ مقامی جز رضای الهی نجستن و رضای مخلوق را در راه رضای خالق فدا کردن. و این نشانه کمال ایمان و توحید است.

آن حضرت زمانی که اراده فرمودند از مکه به سمت عراق خارج شوند، خطبه ای خواندند که ضمن آن اشتیاق خود به شهادت و افتخارآمیز دانستن آن را بیان نمودند. در ضمن این خطبه می فرمایند: «رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین.» (24)

خلوص آن حضرت و همواره در پی کسب رضایت الهی بودن، تکیه داشتن بر خدا و امید بستن به نصرت و عنایت او در تمامی لحظات حادثه عاشورا متجلی است. در خطبه ای که شب عاشورا در جمع اصحاب خویش ایراد

نمودند، به حمد و ثنای الهی و شکر و ستایش و یاد او پرداختند و حمد را در حال سرا و ضرا (مسرت و غم) از آن خداوند دانستند. حتی در تقدیر از اصحاب خویش، نفرمودند که شما باوفایید، بلکه به خداوند عرض کردند: خدایا، من بهتر و باوفاتر از اصحاب خویش سراغ ندارم: «اللهم انی لا اعرف اهل بیت ابر ولا ازکی و لا اطهر من اهل بیتی و لا اصحابا خیر من اصحابی.» (25)

صبح عاشورا با دیدن حمله سپاه دشمن، این گونه با خدای خویش مناجات می کردند: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل شدة و انت فی کل امر نزل به ثقة و عدة، کم من هم یضعف فیہ الفؤاد و تقل فیہ الحيلة و یخذل فیہ الصدیق و یشمت فیہ العدو، انزلته بک و شکوته الیک، رغبة منی الیک عمن سواک ففرجة عنی و کشفته و انت ولی کل نعمة و صاحب کل حسنة و منتهی کل رغبة » ؛ (26) خدایا در هر گرفتاری تو تکیه گاه منی و در هر شدت، تو امید منی و در هر چه برایم پیش آید، تو تکیه گاه و نیرو و ساز و برگ منی. چه بسا اندوهی که دل را سست و انسان را درمانده می سازد. دوست، انسان را وامی گذارد و دشمن، زبان شماتت می گشاید. من همه را با تو در میان گذاشته و به تو شکایت کرده ام؛ به خاطر عشقی که به تو دارم، نه به جز تو؛ توهم آن اندوه را برطرف ساخته ای. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر خواسته ای. در آخرین لحظات قبل از شهادت، دعایی دارند که از جمله فقرات آن چنین است: «اللهم متعالی المكان، عظیم الجبروت... ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افرغ الیک خائفا و ابکی الیک مکروبا و استعین بک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا...» (27)

اگر عرفان او حماسه ای جاودانه می سازد و اگر عارف ، اهل حماسه است، برای آن است که خون او برای علو کلمة الله ریخته شود؛ جنگ عارف، «حبا لله» و برای اعتلای «کلمة الله» و حفظ دین است. انسان کامل، «رحمة للعالمین» است. بنابراین، باید راهزنان کوی حق را از میان بردارد. اولیای الهی، که مظهر رحمت خدایند، ارمغانی برای کل جامعه هستند و باید مزاحمان جامعه بشری را از سر راه آنان بردارند، و این ممکن نیست، مگر این که شیطان از درون و بیرون جامعه منزوی شود و انزوای شیطان بیرون هم بدون جنگ ممکن نیست. حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز مرگی را که در راستای احیای دین و کلمة الله باشد، حیات طیبه معرفی می کند.

سامضی فما بالموت عار علی الفتی
اذا مانوی حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه
و فارق مثبورا و خالف محرما؛ (28)

من به سوی مرگ خواهم رفت، که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، آن گاه که او معتقد به اسلام باشد و هدفش حق باشد و بخواهد با ایثار جانفش، از مردان نیک حمایت و با جنایت کاران مخالفت نموده، از دشمن خدا دوری گزیند.

- 1 - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.
- 2 - ملاصدرا، ایقاظ النائمین، ص 27.
- 3الی 5 - شیخ عباس قمی، پیشین.
- 6 - ملاصدرا، اسفار اربعه، داراحیاء التراث العربی، چ چهارم، بیروت، 1410، ج 2، ص 350.
- 7 - دریا، دریاست؛ همچنان که از دیرباز بوده است، و حوادث، موج ها و رودهاست، و شکل هایی که دریا به صورت آن ها درمی آید تو را از آنچه در میان آن ها شکل گرفته است در پرده نکند؛ چرا آن شکل ها پرده هستند.
- 8 - شیخ عباس قمی، پیشین.
- 9 - ایقاظ النائمین، ص 1.
- 10 - سید حیدر آملی، جامع الاسرار، تصحیح و مقدمه کربن و عثمان یحیی اسماعیل، چ دوم، انستیتو ایران و فرانسه، ص 544.
- 11 - ملاصدرا، تفسیرالقرآن، چ دوم، قم، بیدار، 1372، ج 7، ص 10 - 11.
- 12الی 14 - شیخ عباس قمی، پیشین.
- 15 - جمال تو در همه حقیقت ها روان است و تنها این جلال توست که آن را فرو می پوشاند. در پس پرده های هستی آشکار شدی، ولی آن پرده ها آنچه را در میان خود داشتند آشکار ساختند. (سیدحیدر آملی، نقد النقود، ص 45).
- 16 - «... خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله، فاختر لقاء الله...» (معهد تحقیقات باقرالعلوم، موسوعة کلمات الامام حسین، قم، مؤسسه الهادی، 1373، 483)
- 17الی 19 - شیخ عباس قمی، پیشین.
- 20 - ملاصدرا در مورد مقام «جذب» می گوید: «حق تعالی را دوستانی است خاص، که آن ها را از جمله خلق مختص کرده است و برتری داده. این گروه اولیای خدا هستند که از سوی پروردگار کششی دارند که باعث تفاضل آن هاست بر سایر موجودات، و آن ها اصحاب نعم و آلائی خاص هستند که سالکان و سائران دیگر از آن بی نصیبند. این مجذوبین آنانی باشند که حق تعالی کوه های دل های آنان را ویران کرده و بنای آن ها را نقص و منهدم ساخت، سپس بنایی دیگر بلندتر و تمام تر بنهاد، و یا آنانی که به قول باری تعالی "خلق جدید" یافته اند و کسانی که خدا چشم و گوش و زبان آن ها شده و هیاکل ابدان آن ها حقیقتا خانه خدا شده، فینعدم فی نظره الاکوان و یبقی الملک الدیان، اولئک فی الحقیقة عباد الرحمن، و غیر هم عبید الهوی و الهوان.» (ملاصدرا، رساله فی الواردات القلبیه، ضمن کتاب الرسائل، قم، مکتبه المصطفوی، ص 268 - 269).
- 21 - سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، ص 204.
- 22 - جلال الدین محمد مولوی.
- 23 - معهد تحقیقات باقرالعلوم، موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 510.
- 24 - محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 366.

- 25 - معهد تحقيقات باقرالعلوم، موسوعة كلمات الامام الحسين، ص. 395
- 26 - محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، چ دوم، بيروت، مؤسسة الوفا، 1403، ج 45، ص 4.
- 27 - موسوعة كلمات الامام الحسين، ص. 509
- 28 - عبدالرزاق المقرم، مقتل الحسين، قم، دارالثقافه، ص 184/محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 44، ص 315.